

سلام ای زن ، سلام ای منظر پرانی ، وای تندیس زیبائی . سلام مادر ، که در عمر ندیدم
من جدی از تو زیباتر .
محبت در وجود تو . انبیا بی نبایت تار و پود تو .

ولر افسوس می بینم که در این قرن حاضر هم هنوز تحت ستم هستی .
زبان اعتراضت را ز ترس آبرو بستن .

نمیدانم در این بهیوده خجالت زمانه در کجا رستی .
و می بینم ریائی زاهدان با پوشش تقوی دمادم بر تومی تازند میدانند که می بازند
نمی دانند که پولاد وجود تو درون کوره تانچ بس سخت و قوی گشته ،
که راه تو همانا راه پیردان است که دامانت زمین پاک پاکان است
که خوشبخت وجودت تا ابد تابان که روحت عاری از ننگ و پلیدهاست
که چشم تو حیا دارد که عفت با وجود تو بعمین گشته و تو با آن هم آوازی .
بخش خدعه نامهربانانرا . تعاصت را من از نا پنداران ^{چی چایان} ندانم میگیرم .
بدان این زخم تو هم ننگ تانچ است و هم رویای ابرعین که با حیلند پای تو در زخم
به امیددی که عدل و هم زخام روزگارت را بهم ریزد . امیدی خام و تو خالی .
تو آن شیرزنی هستی که ستم را به این عالم عطا کردی . چه ناکردی .
مقام تو چنان بالا است که عالم با تمام کشت نش را به زیر سایه ات داری .
تو با یل دست خود گهواره لودک و بادست دگر سخنان بودن را نگهبانی .

تو تاج افتخار مغنویت را به سرداری .
 تو تن پوش صداقت را به برداری .
 میان فوج سربازان تو سرداری .
 صدای گرم و شیرین تو هم آرامش جان است و هم انگیزه بودن .
 نوایت نغمه ساز است .
 وجود تو هزاران نکته و راز است .

به روی تو بهشت و بهردی باز است .
 تو امیددی که در شبهای نومیدی چراغ راه گردیدی و لیکن طعمه شیطان نگردیدی .
 تو هم باران ، تو هم طوفان ، تو هم دردی و هم درمان ، تو هم عزت تو هم لذت
 تو هم آبی و هم آتش .
 تو بستانی که از حسن وجود تو ،
 کویر تشنه خلقت شده میراب ز آب میوه باغت .
 نمیخواهم بسیم تا نفس دارم
 تهی جای ترا دانغت .

بچند زینده
 بیت و غم سپهر دوزخ را و شر